



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۴/۱۹

محمد محق

الهیات فراآیینی بیدل

بیدل از معدود شاعران زبان پارسی است که مفاهیم بلند فلسفی را در شعر خود با دغدغه های وجودشناختی ژرف در هم آمیخته است. بر پایه‌ی نگاه خاص او به این مسایل چارچوبی الهیاتی پدید می‌آید که در اصل از مکتب عارفان مسلمان وام گرفته شده است، اما بیدل خود نیز در بازنمایی آن نشان خاص خویش را به جا نهاده است. بیدل با درنگ خاص بر بسیاری از این موضوعات، به نظر می‌رسد، وارد تجربه‌ی عمیق وجودی شده، به نگرش اصیل خویش دست یافته، و سپس یافته‌های خود را با ما در میان نهاده است. او در این کار نقشی پیامبرگونه دارد زیرا او روایتگر یافته‌های خویش است نه حکایتگر گفته‌های دیگران. الهیات بیدل هرچند از سرچشمه‌های اسلامی برخاسته است، ولی نوع نگاه او به منازعات الهیاتی از این دایره فراتر می‌رود و عموم گفتگو در باره امر قدسی را گرفتار هاله‌ای از توهم می‌داند که از پس پرده صورت می‌گیرد. او ادراک آدمی را به هیچ روی قادر به شناخت امر قدسی نمی‌داند و آخرین منزلگاه او در این مسیر را حیرت محض می‌شمارد. این حیرت فراگیر اما، از نظرگاه او، نه ناشی از تهی شدن جهان از امر قدسی بلکه برخاسته از حضور سهمگین اوست. آدمی، از دید بیدل، در این میانه‌ی حیرت و حضور پیچ و تاب می‌خورد، به شوق می‌آید، پای در وادی طلب می‌نهد، دست به نیایش بر می‌دارد، رو به پرستش می‌آورد، و گاه تمام هستی را سجده‌گاه خود می‌یابد، هرچند که در مسیر راه می‌لغزد، احساس عجز می‌کند، مرتکب گناه می‌شود، در مرز شک و یقین در می‌ماند، اما سرانجام دلی که آیینی تجلی حسن امر قدسی است به یاری او می‌شتابد، و صحنه‌ی جوشش عشقی شورانگیز و قیامت‌آفرین می‌گردد. رابطه‌ی انسان با خدا، در این نظرگاه، چنان وضعیت شگرفی می‌یابد که حتی گناه نیز پله‌ای از پلکان رفتن به طرف معشوق می‌شود، و اگر معشوق عتابی می‌ورزد و تغافل نشان می‌دهد همه جلوه‌هایی از رحمت عام او می‌گردد، رحمتی که دست او را گرفته از هستی تا عدم مشایعت می‌کند، چنان‌که از عدم تا هستی او را همراهی کرده بود. ادبیات پارسی، به ویژه شعر آن، گنجینه‌ای کم نظیر از مفاهیم بلند اخلاقی، اجتماعی، دینی و فلسفی در سطح جهانی است که با ظرافت‌های زبانی و زیبایی‌های بلاغی یکجا شده، و در محدوده‌ای زمانی به وسعت یک هزار سال، میراثی وزین و سنگین را در ادبیات جهان پدید آورده است. در میان شاعران بزرگ این زبان، تنی چند در قله‌های شامخ این کار قرار می‌گیرند که بدون شک مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از سرامدان شان است. اگر از مولانا و آن دنیای توفنده‌ی اندیشه و بیان، که در شعر او موج می‌زند، بگذریم، از منظر پرداختن به نکات فلسفی و درنگ بر دقیقه‌های الهیاتی، به چند چهره‌ی نامور بر می‌خوریم که ناصر خسرو بلخی، محمود شبستری، عمر خیام نیشابوری، و بیدل دهلوی در بالای این هرم قرار می‌گیرند، و اگر دقیقه‌سنجی‌های شاعرانه را نیز بر آن بیفزاییم کمتر کسی را می‌توان یافت که با میرزا عبد القادر بیدل برابری کند. بیدل که به حق او را ابو المعانی خوانده‌اند، شاعری حرفه‌ای است که شعر را تنها، به مانند مولانا، بهانه‌ای برای گفتن سخنانش نمی‌داند بل‌که آن را مجال هنری می‌یابد که، افزون بر طرح دیدگاه‌های فکری و فلسفی، باید با تمام توان در آن جولان شاعرانه دهد، هرچند همانند مولانا گاهی ابراز می‌دارد که آنچه بر زبان او آمده است نه سخن او که سخن کسی دیگر است، آن کسی که حضورش همه‌ی هستی را پر کرده و در هر جا نشان او دیده می‌شود:

از افسون جرس‌ها محملی پیدا نشد بیدل/ کنون آواز پایش در صدای خویش می‌جویم

از آن رو که این سخن از آن کسی دیگر است که بر زبان بیدل جاری می‌شود همه‌ی آن مغز و محتوی است:

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

حرف همه از مغزست از پوست نمی گویم/ آن را که به جز من نیست من اوست نمی گویم

او به پیچیدگی‌های شعر و سنگینی زبان خود وقوف کامل دارد اما آن را دارای گوهری می‌داند که این امر از خصایص آن است:

بیدل از طور کلامم بی تأمل نگذری/ سکت‌خیز افتاده چون موج گهر تقریر من

او هم لفظش را دارای فخامت و ابهت می‌داند و هم معنای نهفته در آن را:

مشق معنی‌ام بیدل بر طبایع آسان نیست/ سر فرو نمی‌آرد فکر من به هر زانو

او به رازی پی برده که به آسانی به دست نیامده است:

اندیشه سرنگون شد، سعی خرد جنون شد/ دل هم تپید و خون شد تا فهم راز کردم

گستره‌ی مفاهیمی که بیدل به آنها پرداخته است به پهنای زندگی و بل به پهنای کاینات است، چراکه او جز به مفاهیم بزرگ نمی‌اندیشد، و حتی اگر گاهی نکته‌ای باریک و جزئی توجهش را به خود جلب کرده و معنایی قابل تأمل در آن می‌یابد، آن نیز در پیوند با این ساختار بزرگ معنا پیدا می‌کند. آنچه امروزه در زبان فلسفی "پرسش‌های بنیادین" گفته می‌شود در شعر بیدل نه تنها تجلی‌ای آشکار دارد بلکه جان‌مایه‌ی همه‌ی سخنان اوست. پرداختن به پرسش‌های بنیادین خواه نخواه پای هر اندیشمندی را به حوزه‌ای می‌کشاند که به آن الهیات گفته می‌شود، قصه‌ای دراز که در گذشته بنام مبدأ و معاد می‌شناختیم، و می‌خواستیم بدانیم ما چگونه پا به هستی نهادیم، چه کسی ما را به این‌جا آورد، این آمدن یا آوردن به چه غرضی انجام یافت، و سپس رو به کدام سرمنزل داریم. در این چند روزه هستی گذرا، ما چه نسبتی با این هستی بزرگ برقرار می‌کنیم، زندگی برای ما چه ارمغانی دارد، چه چیزی به آن معنا می‌دهد، راز این کوشش و تلاش در چیست، ما در طلب کدام گوهر این‌همه می‌تپیم، و این افت و خیزها در زندگی ما که با درد و شور و اشتیاق همراه است، خود چه حکایتی است.

در روزگاری که برداشت‌های متصلب از گزاره‌های دینی، که می‌توان بر آن الهیات کین و ستیز نام نهاد، به دروسری بزرگ برای جوامع انسانی تبدیل شده و سبب برافروختن آتش منازعاتی بزرگ، به ویژه در جوامع مسلمان، گردیده است، بازگشت به الهیات عارفان یکی از راه‌های اساسی برای رهایی از بن‌بست فراروی است. اندیشه‌های بیدل در میان پارسی‌زبانان می‌تواند سرچشمه‌ای بی‌بدیل برای بازشناسی این الهیات باشد.

در این نوشته تلاش می‌شود تا چارچوب الهیات بیدل، که از مرز آیین‌های رسمی فراتر می‌رود، تا حدی بازشناخته گردد، و ما چشم اندازی به جهان ناپیداگرانه‌ی اندیشه‌ی او پیدا کنیم. شاید پس از سیری، هرچند گذرا، بر وسعت جهان اندیشگی او با وی هم‌نوا شویم که:

از این علم و فضلی که غیرت ندارد/ چه خواندی گر اشعار بیدل ندیدی

ادامه دارد